

سیاست‌های زبانی و زبان‌های اقلیت: واکاوی جایگاه زبان‌های اقلیت در نظم فرهنگی - زبانی ایران مدرن (از ۱۲۸۵ ه‍.ش تا به امروز)

کمال خالقی‌پناه*^۱، علی سنائی^۲

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه کردستان

۲. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه کردستان

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۰

دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۹

Language Policies and Minority Languages: Analysis of the Status of Minority Languages in the Cultural-Linguistic Order of Modern Iran: Since 1906 to the Present

Kamal Khaleghpanah*¹, Ali Sanaei²

1. Assistant Professor of Sociology, University of Kurdistan

2. M.A in Sociology, University of Kurdistan

Received: 2019/09/20

Accepted: 2020/04/08

Abstract

In the linguistic-cultural order of modern Iran, language has a significant role. Persian language as one of the unifying signifier of Iranians acquired a prominent place due to language policies which determine the position of minority languages, and this situation has provided opportunities for minority languages. The purpose of this study is to investigate the mentioned linguistic-cultural order based on Laclau and Mouffe's discourse analysis theory and also to determine the position of minority languages in this discursive formation. Therefore, this discourse order was analyzed based on the governmental documents, laws and statutes since the establishment of National Consultative Assembly (1906). The results show that in all three periods (Constitutional, Pahlavi and Islamic Republic of Iran) Persian language has been represented as one of the main signifiers of the cultural policy discourse and in addition, minority languages have been represented as challenges to the construction of national identity. In the laws and state documents, the minority languages have been subjected to "silence based on denial" in the constitutional state, "silence based on exclusion" in the Pahlavi state and "inclusive exclusion" after the Islamic Revolution.

Keywords: Cultural policy, State cultural policy discourse, Language policy, Farsi language, National identity, Minority languages, Sociolinguistics.

چکیده

در نظم فرهنگی - زبانی ایران مدرن زبان همواره از اهمیت بسیاری زیادی برخوردار بوده است. زبان فارسی به‌عنوان یکی از دال‌های وحدت‌بخش ایرانیان در نتیجه سیاست‌های زبانی، واجد جایگاه مهمی شد و این وضعیت، موقعیت‌هایی را برای زبان‌های اقلیت تعیین کرد. در این پژوهش برآن بوده‌ایم تا این نظم فرهنگی - زبانی را به مدد روش تحلیل گفتمان «لاکلاو» و «موفه» مورد واکاوی قرار داده و جایگاه زبان‌های اقلیت را در یک صورت‌بندی گفتمانی مشخص کنیم؛ بنابراین به مدد اسناد، قوانین و اساسنامه‌های دولتی از زمان تأسیس مجلس شورای ملی (۱۲۸۵ ه‍.ش) تاکنون، نظم مذکور را مورد تحلیل قرار داده‌ایم. نتایج پژوهش حاکی از آن است که در هر سه دوره مورد بررسی (مشروطه، پهلوی، جمهوری اسلامی ایران)، زبان فارسی به‌عنوان یکی از دال‌های اصلی گفتمان سیاست فرهنگی و زبان‌های اقلیت به‌عنوان مسئله‌ای برای بر ساخت هویت ملی بازنمایی شده‌اند. در دولت مشروطه سکوتی مبتنی بر انکار، در دولت پهلوی سکوتی مبتنی بر حذف و پس از انقلاب اسلامی حذفی ادغامی در قوانین و اسناد دولتی زبان‌های اقلیت را دربر گرفته است.

کلیدواژه‌ها: سیاست فرهنگی، گفتمان سیاست فرهنگی دولتی، سیاست زبانی، زبان فارسی، هویت ملی، زبان‌های اقلیت، زبان‌شناسی اجتماعی.

*Corresponding Author: Kamal Khaleghpanah

Email: k.khaleghpanah@uok.ac.ir

* نویسنده مسئول: کمال خالقی‌پناه

مقدمه و طرح مسئله

این پژوهش برآن است تا به مدد بررسی جایگاه زبان فارسی و زبان‌های اقلیت در نظم زبانی ایران مدرن، بنیان‌های سیاست زبانی در ایران را مورد واکاوی قرار دهد. استدلال اصلی این است که به موازات رویارویی ایران با مدرنیته، نقش و جایگاه زبان فارسی به‌عنوان عاملی بنیادین در سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران، چه از حیث سیاست‌گذاری و چه از حیث حقوقی-اخلاقی همواره مورد مناقشه بوده است. این مناقشه به ایدئولوژی زبانی ملی‌گرایانه که زبان را همچون ابزاری در خدمت برساخت هویت ملی مدرن در ایران به خدمت گرفته است، برمی‌گردد؛ بنابراین تعیین جایگاه زبان در سیاست فرهنگی ایران نقطه کانونی تحلیل ما خواهد بود. ایده اساسی این است که نظام برنامه‌ریزی و سیاست فرهنگی-زبانی در ایران، منطقی مدرن بر پایه دولت-ملت‌سازی^۱ داشته و یکی از پیش‌شرط‌های این امر، برساخت/انتخاب زبان ملی بوده است. از یک سو همزمان با رویارویی جامعه ایران با مدرنیته، همچون بسیاری از دولت-ملت‌های دیگر، اتخاذ و انتخاب یک زبان (در اینجا فارسی) به‌عنوان زبان ملی و رسمی اهمیتی اساسی یافت؛ از دیگر سو، تکثر زبانی و گویشی در ایران نیز چالش اصلی پیش‌روی برساخت زبان ملی بود؛ اما «سیاست زبانی می‌تواند هم عامل تفرقه، بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی باشد و هم عامل وحدت، انسجام و غرور ملی گردد» (تالفسون^۲، ۱۹۹۱)؛ بنابراین این تلاش برای وحدت به میانجی زبان ملی، مسائلی را در باب حقوق زبان‌های اقلیت به وجود آورد.

ریموند ویلیامز با بررسی تاریخی‌ای که از سیاست فرهنگی قرن نوزدهم بریتانیا انجام می‌دهد، اظهار می‌دارد که سیاست فرهنگی به مثابه یک جلوه یا نمایش از موقعی شکل گرفت که دولت-ملت‌ها شکل گرفتند و ایدئولوژی ناسیونالیسم به‌وجود آمد. شکل‌گیری دولت-ملت مستلزم ایدئولوژی‌ها و نظام‌هایی است که ایجادکننده یکپارچگی، انسجام و اعتماد باشند. ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی سیاسی هم حکومت مرکزی را حمایت می‌کرد و هم سیاست فرهنگی را در درون خود داشت و زبان ملی، مذهب ملی، پرچم ملی و نمادهای ملی را در قالب نظام بوروکراسی در خود ایجاد می‌کرد. ویلیامز توضیح می‌دهد که دولت‌ها از

همان قرن ۱۹، به نوعی در فکر ایجاد اجتماعات تخیلی بودند؛ اجتماعاتی که تنوعات فرهنگی را نادیده می‌گیرند و موجودیتی واحد را مفروض می‌پندارند و از طریق سیاست فرهنگی تلاش می‌کنند در فرایندی تاریخی این موجودیت خیالی را موجودیتی واقعی نشان دهند (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲: ۱۸۵). به تعبیری می‌توان گفت که سیاست فرهنگی محصول ملت‌سازی است؛ جایی که دولت‌ها پس از فراغت از پروژه دولت‌سازی و تثبیت حاکمیت ملی، به ملت‌سازی روی آوردند. بنابراین ایده برساخت کلیتی که مدنظر حکومت‌مندی و ملت‌سازی است، مبتنی بر همگن‌سازی تفاوت‌ها و انکار، طرد و یا حذف ویژگی‌های فرهنگی‌ای است که برساخت این کلیت را با چالش مواجه می‌کنند. ملت سیاسی با برساخت یک کلیت سیاسی در قالب شهروندی سیاسی در برابر قانون واحد، دیگری‌های این کلیت را برمی‌سازد؛ اما ملت فرهنگی مستلزم برساخت یک هویت فرهنگی واحد، همگن و در دسترس است تا سوزدهای فرهنگی این کلیت فرهنگی، در تقابل با دیگری‌هایی قرار بگیرند که در این نظم فرهنگی جدید جایی ندارند. این امر مستلزم نوعی از همگن‌سازی و همانندسازی فرهنگی است. در جوامعی که با تکثر فرهنگی و خصوصاً زبانی مواجه هستند، همانندسازی فرهنگی در ابتدا با همانندسازی زبانی صورت خواهد گرفت؛ چراکه زمانی که زبان به صورت مشترک درآمد [واحد گشت]، سایر اشکال تولید فرهنگی نیز شکل می‌گیرد (میلر و یودیس، ۱۳۸۹: ۳۶). در تعریفی از سیاست فرهنگی می‌توان گفت که سیاست فرهنگی عرصه تولید، توزیع، مصرف و بازنمایی نمادهای فرهنگی است (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ بنابراین همانندسازی فرهنگی یا برساخت کلیت فرهنگی مستلزم تشکیل یک «پرچه فرهنگ» است که زبان در مرکز آن قرار دارد (هال، ۱۳۹۳: ۱۶). در واقع برساخت هر کلیتی مستلزم وجود معناهای مشترک است. معناهایی که درک ما از واقعیت را یک کاسه کنند. زبان، واجد این ویژگی است. اگر فرهنگ با معناهای مشترک سروکار داشته باشد بنابراین زبان هم وسیله ممتازی است که به واسطه آن، چیزها را درک می‌کنیم و از این طریق تولید و مبادله معنا صورت می‌گیرد. فقط از طریق زبان مشترک است که می‌توانیم معناهای مشترک داشته باشیم. پس زبان جایگاه محوری در معنا و فرهنگ دارد و همیشه گنجینه اصلی ارزش‌ها و معناهای فرهنگی تلقی شده است (همان: ۱۵). زبان با فراهم‌نمودن نظام‌های مفهومی مشترک برای افراد، درک مشترکی از

1. Nation-state making

2. Tollefson

واقعیت و معنا را ایجاد می‌کند؛ درکی که در نهایت منجر به بر ساخت کلیت فرهنگی مشترکی خواهد شد؛ بنابراین اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه فرهنگ و به تبع آن در زمینه زبان، جهت بر ساخت کلیت مورد نظر ضروری است. بنابراین این پژوهش سعی دارد به واکاوی این امر بپردازد که سیاست زبانی در ایران منطبق بر چه ایدئولوژی زبانی‌ای بوده است؟ سؤال اصلی نیز این است که زبان فارسی و زبان‌های اقلیت چه جایگاهی در سیاست فرهنگی-زبانی ایران داشته و دارند؟

پیشینه پژوهش

طاهره احمدی‌پور (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «به سوی چارچوب سیاست زبانی ملی» به وضعیت برنامه‌ریزی زبانی در اسناد دولتی پرداخته است. وی با بررسی برخی از اسناد دولتی به این نتیجه رسیده است که در اکثر این اسناد به برنامه‌های زبانی چندان اشاره نشده و سندی مشخص و مختص به سیاست زبانی که حاوی قوانین جامع مربوط به کاربرد و آموزش کلیه زبان‌های موجود در ایران باشد، تدوین نگردیده است. وی با بررسی این امر که سیاست زبانی در ایران امری دولتی بوده و برنامه‌ریزی‌های دولتی معطوف به جایگاه بخشیدن به زبان فارسی هستند، به این نتیجه می‌رسد که سیاست زبانی مبتنی بر چندزبانگی و چندفرهنگی می‌تواند راه‌حل مسائل زبانی در بافت متکثر فرهنگی-زبانی ایران باشد. حسین رسولی و همکاران (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «سیاست‌های زبانی پهلوی اول در کردستان و پیامدهای آن (با تأکید بر مدارس)» به بررسی سیاست‌های زبانی پهلوی اول از دریچه نگاه اقلیت‌ها پرداخته‌اند. بر اساس این پژوهش حکومت پهلوی اول با اقداماتی همچون تأسیس مدارس جدید، استخدام معلمان غیربومی، ارسال مجلات رایگان و تشکیل سخنرانی، زبان فارسی را در مناطقی چون کردستان گسترش داد و نتیجه این اقدامات تحمیلی، واکنش‌های تند و مرکزگرای در این منطقه بود. این سیاست علاوه بر ایجاد تنفر و بی‌زاری کردها از حکومت پهلوی، تمایلات ملی‌گرایی قومی را در میان کردها نیز افزایش داد. در نهایت نیز الگوی تکثرگرایی فرهنگی به‌عنوان راه‌حلی دموکراتیک جهت حفظ همبستگی ملی به میانجی زبان ارائه شده است. لنا عبدالخانی (۱۳۹۰) در پژوهشی تحت عنوان «تأثیر دگرگونی‌های سیاسی و سیاست‌گذاری‌های زبانی بر وضعیت زبان در نظام‌های توتالیتر سده بیستم: با مطالعه موردی

تاجیکستان» سیاست‌گذاری زبانی در شوروی و تاجیکستان را مورد بررسی قرار داده است. در اتحاد جماهیر شوروی، اندیشه تأسیس یک دولت بزرگ و عمومی بر اساس «خلق شوروی» و محوریت زبان روسی، عمده سیاست بلشویک‌ها بود. در همین راستا با نادیده گرفتن تفاوت‌های فرهنگی و زبانی به یکسان‌سازی زبانی پرداختند. این یکسان‌سازی از طریق آموزش اجباری زبان روسی، ایجاد رسانه‌های روسی‌زبان، تدوین قانون اساسی برای دستورالعمل اجرای زبان روسی و غیره صورت گرفت. بر اساس این پژوهش دگرگونی‌های سیاسی می‌توانند تأثیری مستقیم در سیاست‌های زبانی داشته باشند. دیسموند فرناندز (۲۰۱۲) در پژوهش «مدرنیته و نسل‌کشی زبانی کردها در ترکیه» به بررسی سیاست‌های زبانی ترکیه در قبال کردها بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۲۰۱۰ پرداخته است. پروژه تشکیل دولت مدرن ترکیه توسط آنتورک و به تبع آن انتخاب زبان رسمی و ملی برای ترکیه پیامدهایی را برای کردها به‌عنوان یکی از اقلیت‌های زبانی در ترکیه داشته است. سیاست زبانی ملی‌گرایانه یکی از ابزارهای اصلی برای تشکیل دولت مدرن ترکیه بود. بر اساس این پژوهش کردها یکی از موضوعات نسل‌کشی زبانی و سایر انواع نسل‌کشی در ترکیه بوده‌اند و مهم‌ترین پیامدی که آن‌ها از سر گذرانده‌اند نسل‌کشی فرهنگی و زبانی بوده است.

مبانی نظری

سیاست زبانی^۱

سیاست زبانی و سیاست‌گذاری زبانی بخشی از برنامه‌ریزی زبان هستند. برنامه‌ریزی زبان ناظر بر موضوعات و اقدامات مداخله‌گرانه مرتبط با سازماندهی اجتماعی رفتار زبانی است. در واقع برنامه‌ریزی زبان تلاش‌های آگاهانه برای تحت تأثیر قرار دادن رفتار زبانی افراد و جوامع در رابطه با پیکره، شأن و یادگیری زبان است (کوپر، ۱۹۸۹: ۴۵). از طرفی نیز مک‌کی (۱۹۸۳) سیاست زبان را ناظر بر تطبیق دادن جامعه با گوناگونی‌های زبان می‌داند. او انتخاب یک زبان خاص یا گونه زبانی خاص برای اهداف خاص را مثالی از سیاست زبان می‌داند (داوری اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۸).

برنامه‌ریزی زبان می‌تواند بُعدی درون‌زبانی همچون برنامه‌ریزی برای معیارسازی و استانداردسازی زبان، واژه‌گزینی، آموزش زبان و... داشته باشد. همچنین بُعدی از

با یک گروه زبانی نسبت به گروه‌های دیگر و معمولاً قضاوتی در مورد درست و غلط بودن امور برمی‌گردد (کوبارویاس، ۱۹۸۳: ۶۳). وی اظهار می‌دارد که بخش ایدئولوژیک برنامه‌ریزی زبانی مورد غفلت واقع شده است؛ درحالی‌که زیرساخت و بن‌مایه سایر اشکال برنامه‌ریزی جایگاه زبان را شکل می‌دهد. براین‌اساس چهار ایدئولوژی زبانی قابل طبقه‌بندی است: ۱- همگون‌سازی زبانی^۱ که ناظر بر این امر است که همه اعضای جامعه زبانی، صرف‌نظر از اینکه به کدام گروه قومی، زبانی یا فرهنگی تعلق دارند، باید زبان غالب و برتر جامعه را بیاموزند. پیرو چنین سیاستی به حقوق اقلیت‌های زبانی توجه اندکی می‌شود و یا اصلاً توجهی به آن‌ها نمی‌شود. ۲- کثرت‌گرایی زبانی^۲ که اشاره به به رسمیت‌شناختن بیش از یک زبان دارد، مبتنی بر اصل چندزبانگی در جامعه و سیستم رسمی و اداری است. ۳- گرایش به زبان بومی^۳ که به بازگشت به زبان بومی، تقویت، اشاعه و ترویج آن می‌پردازد. این سیاست را باید در کشورهای تازه استقلال‌یافته جستجو کرد که مرتبط با مطالعات پسااستعماری نیز هست. ۴- جهانی‌نگری^۴ که ناظر بر انتخاب و ترویج یک زبان غیربومی و بین‌المللی همچون انگلیسی و یا فرانسه است که هم به صورت رسمی و هم در سیستم آموزشی مورد استفاده قرار گیرد (همان: ۶۸-۶۳). بسته به نظام‌های سیاسی هرکدام از این ایدئولوژی‌ها انتخاب شده و بر اساس مکانیسم‌هایی که برای اعمال این سیاست‌ها انتخاب می‌شود، پیامدهای زبان‌شناختی و اجتماعی خاص خود را دارند.

سیاست زبانی ملی‌گرایانه

زبان برای حاکمان حداقل از دو جنبه اهمیت دارد: اداره حکومت و نقش نمادینی که زبان در حفظ وحدت ملی دارد (سارلی، ۱۳۸۷: ۴۹). سیاست زبانی وقتی مبتنی بر ایدئولوژی ملت‌سازی و یکسان‌سازی باشد انواع مختلف به خود می‌گیرد. میخائیل باختین، زبان‌شناس، فیلسوف و منتقد ادبی روس معتقد است که یکدستی زبانی موردقبول برخی زبان‌شناسان، فیلسوفان و لغت‌شناسان، برساخته‌ای ایدئولوژیک است که به لحاظ تاریخی، به روند شکل‌گیری کشورهای اروپایی و تلاش آن‌ها در ایجاد هویت ملی از

برنامه‌ریزی زبان مرتبط با اهداف برون‌زبانی است؛ اهدافی که با امر سیاسی-اجتماعی پیوند می‌خورند. بر این اساس، زبان یا به‌عنوان یک سیستم زبان‌شناختی آن‌گونه که در زبان‌شناسی در نظر گرفته می‌شود و یا به‌عنوان یک نهاد اجتماعی آن‌گونه که در جامعه‌شناسی زبان مطرح می‌باشد، قابل بررسی است. براساس تمایز بین زبان به‌عنوان یک سیستم زبان‌شناختی مستقل و به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، زبان‌شناس آلمانی، هاینس کلس (۱۹۶۷، ۱۹۶۹)، دو نوع اصلی برنامه‌ریزی زبان را مشخص می‌کند: برنامه‌ریزی پیکره زبانی، که مربوط به ساختار داخلی زبان است و برنامه‌ریزی جایگاه زبان، که اشاره به تمام تلاش‌های انجام شده برای تغییر استفاده و عملکرد زبان (یا تنوع زبان) در یک جامعه خاص دارد (دامرت، ۲۰۰۰: ۱). برنامه‌ریزی جایگاه زبان - که به تخصیص کارکردهای جدید به یک زبان اشاره می‌کند (مانند استفاده از زبان به‌عنوان وسیله آموزش یا به‌عنوان یک زبان رسمی) - بر نقش یک زبان در یک جامعه خاص تأثیر می‌گذارد. بعد رسمی برنامه‌ریزی جایگاه زبان به استفاده از زبان به‌عنوان زبان قانونی لازم و مقتضی که معرف تمامی اهداف فرهنگی و سیاسی در سراسر کشور باشد، برمی‌گردد. در بسیاری از موارد عملکرد رسمی زبان در قانون اساسی مشخص شده است (Ibid). این بعد از برنامه‌ریزی زبان که در جامعه‌شناسی زبان بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد به نوعی با مسائلی از قبیل مهندسی اجتماعی درگیر است؛ مهندسی اجتماعی‌ای که در جهت نیل به اهدافی غیرزبان‌شناختی همچون مدرنیزاسیون و یا ادغام ملی عمل می‌کند (رابین، ۱۹۷۱؛ کوپر، ۱۹۸۹ در دامرت، ۲۰۰۰: ۱۰). علاوه بر این «کشورهای مختلف برای رسیدن به اهداف زبانی، نیمه‌زبانی و فرازبانی خود، سیاست‌های زبانی متفاوتی را پیش می‌گیرند که این سیاست‌ها نتایج زبانی، اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی در پی دارد و گاه با شرایط خاص جامعه سازگاری ندارد و می‌تواند ناآرامی‌ها و آشوب‌های اجتماعی و سیاسی به بار آورد» (سارلی، ۱۳۸۷: ۹۳). اتخاذ هر سیاست زبانی‌ای بسته به زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و همچنین نوع نظام‌های سیاسی متفاوت خواهد بود. درواقع سیاست زبانی بسته به ایدئولوژی‌های سیاسی، متفاوت است.

خوان کوبارویاس (۱۹۸۳) به جایگاه ایدئولوژی در برنامه‌ریزی زبانی پرداخته است. وی به این موضوع می‌پردازد که چگونه انواع خاصی از ایدئولوژی، سیاست زبانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از دید وی ایدئولوژی زبانی به نوع برخورد

1. Linguistic Assimilation
2. Linguistic pluralism
3. Vernacularization
4. Internationalisation

روش‌شناسی

روش مورد استفاده در این پژوهش تحلیل گفتمان برگرفته از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه است. مفهوم گفتمان و نظریه معنایی همراه آن در نزد لاکلاو و موفه وامدار سنت زبان‌شناسی ساخت‌گرای سوسور است. از نظر سوسور نشانه‌ها معنای خود را از طریق رابطه میان نشانه‌ها در درون یک نظام زبانی به دست می‌آورند. «لاکلاو و موفه به جای مفهوم محوری "حکم" در نظریه گفتمان فوکو، از مفهوم "نشانه" سوسور برای توضیح ساختار گفتمان بهره گرفتند؛ بنابراین گفتمان از نظر آنان نه مجموعه‌ای از احکام بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. مفهوم صورت‌بندی گفتمانی فوکو قابل قیاس با مفهوم "مفصل‌بندی" در نظریه لاکلاو و موفه است؛ چراکه مفصل‌بندی فرآیندی است که به واسطه آن نشانه‌ها به هم جوش می‌خورند و یک نظام معنایی را شکل می‌دهند» (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۵۶-۱۵۵). مفصل‌بندی کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و ...، چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آن‌ها دگرگون شده، هویتی جدید بیابند؛ از این رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۴۶)؛ بنابراین در این نظریه، هویت ارتباطی است و در ارتباط با سایر نشانه‌ها معنا پیدا می‌کند. منظور از مفصل‌بندی، هر نوع عملی است که سبب شود عناصر گوناگون به نحوی با هم ترکیب گردند که هویت‌شان در نتیجه عمل مفصل‌بندی دستخوش تغییر شود. آن کلیت ساخت‌یافته‌ای را که حاصل عمل مفصل‌بندی است گفتمان [...] می‌نامیم (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۳: ۱۷۲).

لاکلاو و موفه مفاهیم دال و مدلول را در نظریه گفتمان به کار بردند. دال‌ها و نشانه‌های گفتمانی در اطراف یک دال مرکزی مفصل‌بندی می‌شوند. نقطه مرکزی یا «دال مرکزی» نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در پیوند با آن معنا می‌یابند. «یک گفتمان از طریق تشبیت نسبی معنا حول گره‌گاه‌های (دال‌های مرکزی) خاصی شکل می‌گیرند. گره‌گاه (دال مرکزی) نشانه ممتازی است که سایر نشانه‌ها حول آن منظم می‌شوند؛ سایر نشانه‌ها معنای خود را از رابطه‌شان با دال مرکزی آغاز می‌کنند (بورگسن و فیلیپس، ۱۳۹۵: ۵۷).

رهگذر یک زبان ملی که نامی واحد داشته است (آلمانی، فرانسه، روسی و ایتالیایی) پیوند خورده است. چنین مفهوم یکدستی از زبان لزوماً به کاربرد واقعی آن ربط ندارد. عوامل اجتماعی، فرهنگی و زیست‌شناختی دست‌اندرکار در زبان همگن یا آن‌چه جامعه‌شناسان زبان، گوناگونی زبانی می‌نامند، به تنشی دائمی میان آن‌چه باختین نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز زبان می‌نامد دامن می‌زند. نیروهای مرکزگرا نیروهای سیاسی و نهادی‌اند که می‌کوشند یک گونه یا یک رمزگان را بر بقیه تحمیل کنند (دورانتی، ۱۳۹۵: ۱۲۹). این برساخته ایدئولوژیک مبتنی بر نوعی از سیاست زبانی است. در این راستا جمیل‌اوغلو (۲۰۰۹) دو الگوی سیاست زبانی ملی را در نظر می‌گیرد: الگوی ملت‌سازی و الگوی حفظ زبان. الگوی ملت‌سازی مبتنی بر این فرض است که مدل ملت‌سازی، نقش اساسی برنامه‌ریزی زبان را به‌عنوان یکپارچه‌سازی زبانی در سطح کشور در نظر می‌گیرد. بنابراین زبان واحد/ ملی منجر به اتحاد ملی و همگرایی ملی خواهد شد (جمیل‌اوغلو، ۲۰۰۹: ۱). اما مدل حفظ زبان در واکنش به مدل ملت‌سازی ظهور کرد. در نیمه اول قرن بیستم، برنامه‌ریزی زبان در کشورهای مختلف به‌عنوان ابزاری برای پروژه‌های مهندسی اجتماعی ایدئولوژی‌های انحصاری مورد استفاده قرار گرفت. تنش‌ها اجتناب‌ناپذیر بودند؛ زیرا تک‌زبانی بودن ویژگی غیرمعمول جوامع محسوب می‌شد. دولت‌های غربی شروع به فاصله‌گرفتن از پروژه‌های همگن‌ساز کردند؛ زیرا مدل ملی‌سازی به‌عنوان چالشی برای حفظ زبان‌های اقلیت قلمداد می‌شد (همان: ۱۴)؛ بنابراین سیاست‌ها به سمت حفظ تنوع زبان گرایش پیدا کردند.

ملی‌گرایان علاقه خاصی به همگون‌سازی زبانی دارند. «از نظر آنان موقعیت آرمانی "یک زبان، یک ملت" تنها از رهگذر چنین سیاستی دست‌یافتنی است. این سیاست یکی از استلزامات تفکر استقلال ملی به‌شمار می‌رود که از قرن نوزدهم میلادی به این سو، منشأ تحولات بسیاری در عرصه جغرافیای سیاسی جهان بوده است. انتخاب زبان‌های رسمی و ملی ارتباط نزدیکی با این سیاست دارد. انتخاب این زبان‌ها، زبان‌هایی را که از نظر اجتماعی ضعیف‌تر بوده‌اند، در معرض خطر نابودی قرار داده است» (سارلی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). درنهایت می‌توان با بررسی جایگاه زبان ملی و چگونگی مفصل‌بندی زبان‌های اقلیت در گفتمان سیاست فرهنگی که هدف غایی‌اش ملت‌سازی است، بنیان‌های ایدئولوژیک سیاست‌های زبانی را مشخص نمود که در این پژوهش نیز سعی بر آن داریم.

نشانه‌ها و مفاهیم در نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، «دال‌های شناوری» هستند که گفتمان‌های مختلف می‌کوشند به آن‌ها معنا دهند. «دال شناور» دالی است که مدلول آن شناور (غیر ثابت) است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، با هم رقابت می‌کنند. هر گفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌راند (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۴).

بنابراین گفتمان حوزه‌ای است که مجموعه‌ای از نشانه‌ها در آن به صورت شبکه‌ای در می‌آیند و معنایشان در آن جا تثبیت می‌شود. هر نشانه‌ای که وارد این شبکه می‌شود و در آن جا به واسطه عمل مفصل بندی با نشانه‌های دیگر جوش می‌خورد یک وقته خواهد بود. معنای این نشانه‌ها به علت تفاوتشان با یکدیگر (که به آن جایگاه تفاوت گفته می‌شود) تثبیت می‌شود. معنای نشانه‌های درون یک گفتمان حول یک نقطه مرکزی (دال مرکزی) به طور جزئی تثبیت می‌شود. تثبیت معنای یک نشانه در درون یک گفتمان از طریق طرد دیگر معانی احتمالی آن نشانه صورت می‌گیرد؛ از این رو یک گفتمان باعث تقلیل معنای احتمالی می‌شود. گفتمان تلاش می‌کند تا از لغزش معنایی نشانه‌ها جلوگیری کند و آن‌ها را در یک نظام معنایی یکدست به دام بیندازد. معانی احتمالی نشانه‌ها را که در گفتمان طرد می‌شوند حوزه گفتمان‌گونگی می‌نامند (لاکلاو و موفه، ۱۹۸۵: ۱۰۵؛ لاکلاو و موفه، ۱۳۹۳: ۱۸۲). یک وقته پیش از ورود به یک مفصل بندی گفتمانی، در حوزه گفتمان‌گونگی قرار دارد و عنصر نامیده می‌شود. عناصر، دال‌های شناوری هستند که هنوز ذیل یک گفتمان قرار نگرفته و در واقع از گفتمان مورد نظر طرد شده‌اند؛ اگر چه این طرد شدن موقت است.

جهت مشخص کردن مفصل بندی گفتمان سیاست فرهنگی ایران مدرن و جایگاه زبان در این مفصل بندی به بررسی اسناد، قوانین و اساسنامه‌هایی پرداخته شده است که به نوعی به حوزه فرهنگ و زبان مرتبط هستند. بازه زمانی پژوهش از زمان رویارویی ایران با مدرنیته در نتیجه جنگ‌های ایران و روس است؛ بنابراین اسناد و قوانین دولتی‌ای که در حوزه فرهنگ به تصویب رسیده‌اند اصلی‌ترین داده‌های این پژوهش خواهند بود که شامل قانون اساسی مشروطه (۱۲۸۵)، مصوبات مجلس شورای ملی (۱۲۸۵) تا

۱۳۵۷)، اساسنامه دارالمعلمین عالی (۱۳۰۷)، نظامنامه قانون اجازة تأسیس دانشسراهای عالی و مقدماتی (۱۳۱۳)، اساسنامه فرهنگستان ایران (۱۳۱۴)، اساسنامه پرورش افکار (۱۳۱۷)، اساسنامه اداره کل انتشارات و تبلیغات (۱۳۲۲)، قانون تأسیس شورای عالی فرهنگ و هنر (۱۳۴۶) و اساسنامه فرهنگستان زبان ایران (۱۳۴۹)، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸)، اساسنامه شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۳)، اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۶۸)، اصول کلی سیاست فرهنگی کشور (۱۳۷۱)، مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش (۱۳۷۷) و نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲) هستند.

یافته‌های پژوهش

در فرایند برساخت هویت ملی که از مشروطه به بعد، چه در میان نخبگان و چه به صورت نهادی و سیاست‌های رسمی دولت پیگیری شد، زبان از اهمیت بسزایی برخوردار بود. زبان فارسی از نظر نوگرایان ایرانی یکی از ارکان اساسی هویت ملی/ ایرانی بود و باید چالش‌هایی که اهمیت و جایگاه این زبان را مورد تهدید قرار می‌دادند رفع می‌شدند. مسئله اول مربوط به ورود الفاظ بیگانه‌ای همچون عربی و انگلیسی به زبان فارسی و مسئله دوم مربوط به تکثر زبانی موجود در جغرافیای سیاسی ایران از مشروطه به بعد بود. در جهت رفع چالش اول سیاست‌های سره‌گرایی^۱ و واژه‌گزینی، عمده سیاست زبانی اتخاذ شده بود که عموماً پیش از مشروطه و پس از نخستین رویارویی با مدرنیته آغاز گردید (ناتل خانلری، ۱۳۹۵: ۳۷۷؛ کوالوسکا، ۲۰۱۱: ۹۴؛ وحدت، ۱۳۹۵: ۷۸). پس از مشروطه بود که سیاست زبانی شکلی رسمی و نهادی به خود گرفت؛ چاپ و تکثیر روزنامه‌ها و مطبوعات فزونی یافت؛ ترجمه کتاب‌های ادبی و علمی خارجی گسترده شد و سبب شد تا در زمان سلطنت ناصرالدین شاه توجه بیشتری به زبان شود. پس از آن نیز دستور برای تأسیس اولین آکادمی و انجمن واژه‌گزین ایران در سال ۱۲۷۹ ه.ش توسط مظفرالدین شاه صادر شد (روستایی، ۱۳۸۵: ۷۵). در خصوص چالش دوم نیز سیاست زبانی ملی‌گرایانه اساس برنامه‌ریزی زبان - خصوصاً پس از به قدرت رسیدن رضاخان - در ایران را شکل می‌داد (اکبری، ۱۳۹۵: ۲۵۱؛ اتابکی، ۱۳۹۱: ۲۲۷).

گفتمان سیاست فرهنگی در ایران

گفتمان سیاست فرهنگی در ایران سه دوره را پشت سر گذاشته است. در دوره مشروطه گفتمان سیاست فرهنگی مفصل‌بندی گردید و دال‌هایی همچون «تحصیل اجباری^۱»، «مدارس دولتی^۲»، «مطبوعات قانونی^۳»، «آزادی فرهنگی^۴»، «تاریخ ایران^۵» و «زبان فارسی^۶» حول دال مرکزی «ترقی فرهنگ» مفصل‌بندی و به برهه تبدیل شدند و گفتمان سیاست فرهنگی دولتی عینیت یافت. غایت این گفتمان، بازمهندسی روح جامعه در راستای رسیدن به نوعی از تجدد، قانون‌گرایی و ملت‌سازی به‌واسطه فرهنگ بود که برگرفته از زمینه تاریخی پیشامشروطه است؛ دولت نیز کارگزار اصلی بود. مفصل‌بندی گفتمان سیاست فرهنگی در دوره پهلوی مبتنی بر دال مرکزی «فرهنگ یکدست ملی» بود و دال‌هایی همچون «ملی‌گرایی^۷»، «عرب‌ستیزی^۸»، «باستان‌گرایی^۹»، «همگون‌سازی زبانی^{۱۰}»، «عرب‌گرایی و تجدد^{۱۱}» و «لباس متحدالشکل^{۱۲}» حول این دال مرکزی مفصل‌بندی و به برهه تبدیل شدند. گفتمان سیاست فرهنگی دولتی نه‌تنها به گونه‌ای اساسی تغییر نکرد بلکه در

بازمفصل‌بندی، دال‌های اصلی آن تقویت شده و برجسته‌سازی و به‌حاشیه‌رانی امتداد یافت. دولت کماکان متولی اصلی حوزه فرهنگ بود و نمایش‌های ملی و تأکید بر هویت اصیل و یکپارچه ملی و ایرانی مبتنی بر سیاست فرهنگی نمایشی بود؛ بنابراین باید این گفتمان را **گفتمان سیاست فرهنگی دولتی با تأکید بر سیاست‌های نمایشی** نام‌گذاری کرد. پس از انقلاب اسلامی نیز مفصل‌بندی گفتمان سیاست فرهنگی دولتی با تأکید بر مهندسی فرهنگی را می‌توان اینگونه ترسیم کرد که «فرهنگ اسلامی-ایرانی» دال مرکزی آن است و دال‌هایی همچون «روحیه انقلابی^{۱۳}»، «هویت فرهنگی متکثر^{۱۴}»، «پیشرفت علمی و فرهنگی^{۱۵}»، «زبان فارسی^{۱۶}»، «امر به معروف و نهی از منکر^{۱۷}»، «معنویت‌گرایی^{۱۸}» و «خانواده^{۱۹}» حول این دال مرکزی هم‌ارز و مفصل‌بندی شده‌اند. در این گفتمان نیز زبان یکی از دال‌های مشترک و اساسی است. زبان فارسی و زبان‌های اقلیت در این مفصل‌بندی‌های گفتمانی هر کدام واجد جایگاهی هستند.

مشروطه: سکوت مبتنی بر انکار

سیاست‌های زبانی این دوره عموماً بر رسمیت بخشیدن به زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و اداری دولت و همچنین سره‌گرایی متمرکز بوده‌اند؛ به عبارتی دیگر زبان فارسی به‌عنوان یکی از ارکان ترقی فرهنگ (از طریق ترجمه و همچنین به‌عنوان شاخصه‌ای برای فرهنگ ملی و تسریع فرایند دولت-ملت‌سازی) در گفتمان سیاست فرهنگی دولتی مفصل‌بندی شد. در اصل ۱ از ماده ۱۲ قانون شورای عالی معارف نیز این امر نمایان است: «اهتمام در ترویج خط و زبان و ادبیات فارسی و عربی و نشر مقالات علمی عام‌المنفعه».

۱. اصل ۱۹ از متمم قانون اساسی، (۱۲۸۶).

۲. همان.

۳. همان.

۴. قانون مطبوعات، (۱۲۸۶).

۵. ماده پنجم از قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، (۱۲۸۹).

۶. ماده دوازدهم از قانون شورای عالی معارف، (۱۳۰۰).

۷. ماده اول از قانون تبدیل بروج به ماه‌های فارسی از نوروز (۱۳۰۴)؛ دستور و تأمین بودجه ساخت و تکمیل مقبره فردوسی و همچنین استخدام برخی تاریخ‌شناسان برای تدریس تاریخ ایران باستان در مجلس شورای ملی (۱۳۰۳ تا ۱۳۰۹)؛ مواد ۵، ۱۲ و ۱۵ از تصویب‌نامه هیئت وزیران راجع به اساسنامه پرورش افکار (۱۳۱۷).

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. ماده دوم از اساسنامه فرهنگستان ایران، مصوب ۱۳۱۴ ه.ش. اساسنامه هنرستان عالی موسیقی (۱۳۲۱)؛ اساسنامه کلاس تربیت معلم برای دارندگان دیپلم متوسطه (۱۳۳۷)؛ اساسنامه سازمان کتاب‌های درسی ایران (۱۳۴۲)؛ آیین‌نامه جدید امتحانات دانشسراهای مقدماتی (۱۳۴۹).

۱۱. بند ب از تصویب‌نامه هیئت وزیران راجع به اساسنامه اداره کل انتشارات و تبلیغات (۱۳۲۲).

۱۲. بند اول از قانون متحدالشکل نمودن لباس (۱۳۰۷).

۱۳. اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۳).

۱۴. بند ۵ از اصول کلی سیاست فرهنگی کشور (۱۳۷۱).

۱۵. همان، بند ۶.

۱۶. بند ۷ از اصول کلی سیاست فرهنگی کشور (۱۳۷۱)؛ بند ۳ از اهداف کلان فرهنگی در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲)؛ بند ۱ از اولویت‌های فرهنگی کشور در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲).

۱۷. بند ۲۳ از اصول کلی سیاست فرهنگی کشور (۱۳۷۱).

۱۸. اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۳).

۱۹. بند ۲ از اولویت‌های فرهنگی کشور در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲).

گفتمان سیاست فرهنگی دولتی آن‌ها را فراگرفته بود. زبان فارسی به‌عنوان یکی از مظاهر ترقی و یکی از ابزارهای ورود به کلیتی به نام ترقی مملکت و نیل به مدرنیته بازنمایی گردید. از طرفی نیز زبان‌های اقلیت، غیابی گفتمانی را تجربه کردند؛ بنابراین به‌حاشیه‌رانی گفتمانی زبان‌های اقلیت در مشروطیت به‌حاشیه‌رانی نرم‌افزاری بود که عموماً به وسیله روشنفکران و آموزه‌های آنان صورت گرفت؛ هرچند جایگاه و نقش تاریخی زبان فارسی در گستره فرهنگی ایران نیز در این امر غیرقابل انکار است. قانون اساسی مشروطه درخصوص زبان‌های اقلیت سکوتی را پیشه کرد که از سر غفلت نیست؛ بلکه از سر بدیهی‌انگاشتن فارسی‌بودن زبان رسمی و ملی ایرانیان بود. موقعیتی که اقلیت‌های زبانی به‌عنوان بخشی از سوژه‌های گفتمان سیاست فرهنگی دولتی تجربه کردند موقعیت سوژگی مبتنی بر غیاب بود.

پهلوی: سکوت مبتنی بر حذف

سیاست زبانی در این دوره تفاوت‌هایی با مشروطیت داشت. به میزانی که سیاست زبانی در دولت مشروطه مبتنی بر سره‌گرایی و رسمیت بخشیدن به زبان فارسی به‌عنوان زبانی مدرن بود در دوره پهلوی مبتنی بر همگون‌سازی زبانی بود. زبان‌های اقلیت در گفتمان سیاست فرهنگی دولتی مشروطه در خوشبینانه‌ترین حالت به‌عنوان دال شناوری قلمداد می‌شدند که هم قابلیت تبدیل شدن به برهه را داشتند و هم تهدیدی جدی برای هژمونی گفتمان قلمداد نمی‌شدند؛ اما در گفتمان سیاست فرهنگی دولتی-نمایشی پهلوی زبان‌های اقلیت به‌عنوان دیگری‌های گفتمانی و تهدیدی برای یکپارچگی فرهنگی و زبانی قلمداد شدند و به تمامی از گفتمان سیاست فرهنگی طرد شده و به حاشیه رفتند. تنها زبانی که به رسمیت شناخته می‌شد زبان فارسی بود. زبان فارسی باید به جایگاه والای فرهنگی خویش باز می‌گشت. براین اساس زبان فارسی به جزء لاینفک هرگونه آموزش، بازنمایی و فعالیت هنری تبدیل شد. به‌عنوان نمونه در اساسنامه هنرستان عالی موسیقی (مصوب ۱۳۲۱ ه.ش)، اساسنامه کلاس تربیت معلم برای دارندگان دیپلم متوسطه (مصوب ۱۳۳۷ ه.ش)، اساسنامه سازمان کتاب‌های درسی ایران (مصوب ۱۳۴۲ ه.ش)، آیین‌نامه جدید امتحانات دانشسراهای مقدماتی (مصوب ۱۳۴۹ ه.ش) و بسیاری مصوبات دیگر، زبان و ادبیات فارسی به بخشی اساسی و لازم‌الاجرا از آموزش‌های رسمی بدل گردید. در همین راستا

از آنجا که گفتمان سیاست فرهنگی دولتی نیازمند عینیت یافتن و تبدیل شدن به گفتمان هژمونیک^۱ بود می‌بایست زبان فارسی را به گونه‌ای بازنمایی می‌کرد که اولاً تبدیل شدن آن به برهه، صرفاً به واسطه اعمال قوانین سخت و سخت دولتی نباشد (و همچنین زبان عربی به‌عنوان زبان دینی ایرانیان مورد به‌حاشیه‌رانی سخت‌افزاری قرار نگیرد) و دوماً به‌حاشیه‌رانی گفتمانی زبان‌های اقلیت نیز توجیه گردد؛ بنابراین برجسته‌سازی را عموماً در بُعد نرم‌افزاری در پیش گرفت و پیش از تصویب «اهتمام در ترویج خط و زبان و ادبیات فارسی» در قوانین مدون دولتی، از طریق روشنفکران پیشامشروطه و در دوران مشروطه، زبان فارسی را به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های هویت ایرانیان بازنمایی کرده بود. دلیل سکوت قانون اساسی و متمم آن در خصوص مسئله زبان را نیز باید همین امر دانست. به نوعی فارسی‌بودن زبان ایرانیان یا جایگاه زبان فارسی به‌عنوان بخشی مهم از هویت ایرانیان (به دلیل پیشینه تاریخی آن در گستره فرهنگی ایران)، چنان امری بدیهی بود که هیچ اصلی در قانون اساسی بدان اختصاص نیافت. از طرفی دیگر نیز ضرورت آموزش و ترویج مطبوعات به‌عنوان ارکان ترقی فرهنگ نیز نیازمند برساخت زبانی رسمی و مدرن بود؛ بنابراین زبان رسمی باید هم قابلیت ترجمه کردن متون غربی و پاسخگویی به نیازهای زبانی را می‌داشت و هم به‌عنوان بخشی از هویت ملی یعنی زبان ملی، در تشکیل دولت-ملت مدرن نقشی اساسی ایفا می‌کرد؛ در نتیجه زبان فارسی به بخشی از مفصل‌بندی گفتمان سیاست فرهنگی دولتی مبدل شد. سیاست زبانی در این دوره بر پایه استراتژی پرستیژ و جایگاه بخشیدن به زبان فارسی استوار بوده است؛ اما در بُعد زبانی، زبان‌هایی به‌عنوان زبان اقلیت مشخص شدند و خود را غایبان این نظم فرهنگی جدید و ترقی‌خواهانه دیدند و با نوعی از غیاب گفتمانی مواجه شدند. تکثر زبانی اساساً مورد توجه نبود و سیاست رسمی‌ای نیز برای آن تدوین نگردید. به بیانی دیگر دالی تحت عنوان تکثر فرهنگی-زبانی مفصل‌بندی نشد که معنایی نیز برای آن تثبیت گردد. اقلیت‌های زبانی در سکوتی به سر می‌بردند که از جانب

۱. هژمونی مفهومی از آنتونیو گرامشی است که برای توصیف و توضیح نفوذ و تسلط یک گروه اجتماعی بر گروهی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. لاکلاو و موفه مفهوم هژمونی گفتمانی را برای نشان دادن استیلای گفتمان‌ها بر یکدیگر در نزاع‌های گفتمانی به کار برده‌اند.

مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲ ه.ش)، باز هم زبان فارسی مفصل‌بندی شده و زبان‌های اقلیت جایگاه چندان مهمی نداشته‌اند.

بنابراین هرچند در قانون اساسی، زبان‌های اقلیت به رسمیت شناخته شده‌اند اما با توجه به قوانین مذکور عملاً در سیاست‌گذاری فرهنگی جایگاه مهمی برای آنها تعریف نشد. نقطه اشتراک این استراتژی به‌حاشیه‌رانی گفتمان سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با گفتمان‌های پیشین نیز در همین امر است. می‌توان اینگونه استدلال کرد که در قانون اساسی و مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی نه تنها زبان فارسی در گفتمان سیاست فرهنگی مفصل‌بندی شد، بلکه زبان‌های اقلیت نیز در این گفتمان جای گرفتند؛ با این تفاوت که به حوزه گفتمان‌گونگی منتقل شدند. زبان‌های اقلیت به‌عنوان بخشی از میراث تاریخی ملی مورد پذیرش قرار گرفتند و سرریز معانی آنها به حوزه گفتمان‌گونی به گونه‌ای بود که تمام معنای دیگری که پیش‌تر به این زبان‌ها داده می‌شد به وسیله این گفتمان طرد شد. در گفتمان سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به زبان‌های اقلیت آزادی نسبی تعلق گرفت؛ اما این آزادی، به معنایی که در رابطه با فرهنگ اسلامی-ایرانی به این زبان‌ها داده شده، یعنی بخشی از میراث تاریخی ایران اسلامی، مشروط بود؛ سایر معانی به حوزه گفتمان‌گونگی منتقل شدند. موقعیتی که سوزده‌های گفتمان سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران تجربه کردند موقعیتی مبتنی بر حذف ادغامی بود. یعنی بر اساس قانون اساسی «ما»ی گفتمان محسوب می‌شدند و بر اساس محدودیت‌های عملی، «دیگری» بودند.

بحث و نتیجه‌گیری

وحدتی که آرمان گفتمان سیاست فرهنگی در ایران بوده است در هر سه دوره مورد بررسی معنای خود را به میانجی زبان فارسی (به‌عنوان یکی از دال‌های اصلی) تثبیت کرده است؛ یعنی زبان دال مشترک هر سه گفتمان سیاست فرهنگی بوده است. چه از طریق بازنمایی به‌عنوان یکی از درپچه‌های ورود به دنیای مدرن و متجدد در زمان مشروطه، چه در قالب یکی از مؤلفه‌های لایغیر هویت ملی در دولت پهلوی و چه در قامت زبان رسمی و اداری ایران پس از انقلاب اسلامی، همواره زبان دالی بوده است که با توسل به آن وحدت‌بخشی و برساخت ملت ایران به پیش رفته است. این امر با توسل به سیاست زبانی ملی‌گرایانه که نقطه

نیز فرهنگستان زبان ایران در سال ۱۳۴۹ ه.ش به فرمان شاه تأسیس شد؛ و اهداف آن شامل «حفظ جایگاه رفیع زبان فارسی بود» (اساسنامه فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۴۹).

در این گفتمان، زبان‌های اقلیت نه تنها در فرهنگ یکدست ملی جایی نداشتند بلکه به نوعی تهدید نیز محسوب می‌شدند؛ بنابراین طرد زبان‌های اقلیت در این گفتمان طردی سخت‌افزاری و مبتنی بر قوانین لازم‌الاجرای دولتی بود. این گفتمان نه تنها تفاوت‌ها را به رسمیت نشناخت، بلکه تکثر زبانی را به‌عنوان مانعی در مسیر برساخت هویت یکدست ملی می‌دید؛ بنابراین برای برساخت این هویت ملی ابتدا باید فرهنگی یکدست و بالطبع زبانی یکدست را برساخت می‌کرد. در اقلیت‌بودگی زبانی در دولت پهلوی مبتنی بر سکوت مبتنی بر حذف بود. در هیچ قانون دولتی‌ای اشاره‌ای به تکثر زبانی ایران نشد. بنابراین موقعیت سوژگی گویشوران زبان‌های اقلیت باز هم مبتنی بر غیاب و سکوت بود، اما با این تفاوت که نوعی از حذف گفتمانی را نیز تجربه کردند.

جمهوری اسلامی: حذف ادغامی زبان‌های اقلیت

سیاست‌های زبانی در این دوره تفاوت‌هایی را با دو دوره پیشین داشته است. نخستین تفاوت به موجب اصل پانزدهم قانون اساسی مشخص گردید. در این اصل زبان رسمی کشور مشخص شد؛ بنابراین زبان فارسی که پیش‌تر در گفتمان سیاست فرهنگی دولتی پیشانقلاب اسلامی مفصل‌بندی شده بود دست‌نخورده باقی ماند؛ اما با تفاوت‌هایی. زبان‌های اقلیت به صورت قانونی به رسمیت شناخته شدند و آزادی‌های نسبی به آنها اعطا شد؛ اما این تفاوت اساسی در حالی مشخص می‌شود که در هیچ قانون رسمی دولتی‌ای تا زمان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، زبان فارسی به‌عنوان تنها زبان رسمی در ایران مشخص نشده بود و سیاست رسمیت‌بخشیدن به زبان فارسی عموماً به صورت شبه‌رسمی و به وسیله بخشی‌نامه‌های دولتی به مدارس و ادارت ابلاغ می‌شد؛ اما مصوبات و اصولی که در ادامه به تصویب رسید این تفاوت را به نوعی با چالش مواجه کرد. در سال ۱۳۶۸ ه.ش فرهنگستان زبان و ادب فارسی با هدف حفظ قوت و اصالت زبان فارسی رسماً آغاز به کار کرد (اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مصوب ۱۳۶۸/۱۱/۲۴). در اهداف علمی-آموزشی شورای عالی آموزش و پرورش، نقشه

اشتراک هر سه دوره بود به تحقق پیوسته است. از زمان استقرار دولت پهلوی تا به امروز اقلیت‌های زبانی موقعیت‌های سوژگی‌ای را تجربه کرده‌اند؛ موقعیت‌هایی که به وسیله گفتمان سیاست فرهنگی دولتی مشخص و اعمال شده‌اند؛ اما این موقعیت‌ها نه به شیوه‌ای ایجابی بلکه به شیوه‌ای سلبی به وسیله غیاب گفتمانی قابل درک هستند. اساساً غیاب گفتمانی است که این موقعیت‌ها را ایجاد می‌کند. اقلیت‌ها در سیاست زبانی رسمی غایب هستند و این غیاب را باید عامل ایجاد موقعیت‌های مذکور دانست. تناقض اساسی‌ای که در این میان آشکار می‌شود این است که آرمان گفتمان سیاست فرهنگی همواره برساخت هویت فرهنگی مشترک و ایجاد وحدت بوده است؛ اما سیاست‌گذاری عملی و اجرایی عملاً پیامدهای ملموس و منفی‌ای را برای اقلیت‌های زبانی به همراه داشته است؛ به عبارتی دیگر برساخت کلیت متحد و یکپارچه فرهنگی - زبانی در بافتی متکثر و چندزبانی بدون در نظر گرفتن این زمینه متکثر، سیاست‌های زبانی را با چالش اساسی مواجه می‌کند.

گفتمان سیاست فرهنگی دولتی و سیاست زبانی ملی‌گرایانه‌ای که از دل آن بیرون آمده است عملاً

منابع

- آتابکی، تورج (۱۳۹۱)، *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- احمدی‌پور، طاهره (۱۳۹۰)، به سوی چارچوب سیاست زبانی ملی، *زبان‌شناخت، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال دوم، شماره اول، صص ۱-۱۶.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳)، *تبارشناسی هویت - جدید ایرانی: (عصر قاجاریه - و پهلوی اول)*، تهران: نشر علمی فرهنگی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، *گفتمان و تحلیل گفتمانی*، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- داوری اردکانی، نگار (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی زبان: برنامه‌ریزی زبان فارسی و نگرش‌های زبانی*، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- دورانتی، الساندرو (۱۳۹۵)، *انسان‌شناسی زبان‌شناختی*، ترجمه رضا مقدم کیا، تهران: نشر نی.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷)، *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رسولی، حسین؛ دهقانی، رضا و کریمی، علیرضا (۱۳۹۶)،

موقعیت‌های سوژگی متفاوت و مبتنی بر قائل‌بودن به تکثر فرهنگی - زبانی را در اختیار سوژه‌های زبانی خویش قرار نداده است. این انسداد موقعیت‌ها در هر دوره پیامدهای متفاوتی بر جای گذاشته است. در مشروطه عمده پیامدها مبتنی بر انکار زبان‌های اقلیت و به تبع گویشوران این زبان‌ها توسط روشنفکران بود. در پهلوی حذف و پس از انقلاب اسلامی عموماً در قالب تغییر زبانی^۱ و گسست زبانشناختی - اجتماعی^۲ بوده است. این گسست که در قالب عدم تکلم به زبان مادری نمود بسیار روشنی یافته است حاوی لحظه‌ای مهم است؛ لحظه‌ای که روش‌ها و ایده‌ها در مورد زبان از هم دور می‌شوند و متأثرین اصلی این فاصله‌گیری، اقلیت‌های زبانی هستند. در نهایت باید گفت که در این نظم گفتمانی که مبتنی بر ایدئولوژی همگون‌ساز مورد نظر کوبارویاس بوده است، مسائلی حقوقی اخلاقی در خصوص حقوق جامعه زبانی و خصوصاً زبان‌های اقلیت وجود دارد. به نظر می‌رسد که حرکت از سیاست زبانی مبتنی بر همگون‌سازی زبانی به سمت سیاست زبانی مبتنی بر کثرت‌گرایی زبانی، بسیاری از این مسائل اخلاقی و حقوقی را کاهش داده و یا حل می‌کند.

- سیاست‌های زبانی پهلوی اول در کردستان و پیامدهای آن (با تأکید بر مدارس)، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال هشتم، شماره ۳۰، صص ۷۸ - ۹۸.
- روستایی، محسن (۱۳۸۵)، *تاریخ نخستین فرهنگستان ایران به روایت اسناد همراه با واژه‌های مصوب و گمشده فرهنگستان (۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش)*، تهران: نشر نی.
- سارلی، ناصرقلی (۱۳۸۷)، *زبان فارسی معیار*، تهران: نشر هرمس.
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳)، *تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش*، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۸، صص ۱۵۳ تا ۱۸۰.
- عبدالخانی، لنا (۱۳۹۰)، *تأثیر دگرگونی‌های سیاسی و سیاست‌گذاری‌های زبانی بر وضعیت زبان در نظام‌های توتالیتر سده بیستم: با مطالعه موردی تاجیکستان*، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

۱۳۹۸ از <http://apll.ir>

اصول کلی سیاست فرهنگی کشور (۱۳۷۱) در سامانه شورای عالی انقلاب فرهنگی. بازیابی شده در ۳۰ تیر ۱۳۹۸ از <http://www.sccr.ir>

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸). بازیابی شده در ۳۰ تیر ۱۳۹۸ از https://rc.majlis.ir/fa/content/iran_constitution

مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی، سامانه قوانین مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. بازیابی شده در ۳۰ تیر ۱۳۹۸ از <http://rc.majlis.ir>

مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی، سامانه ملی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات. بازیابی شده در ۳۰ تیر ۱۳۹۸ از <http://www.qavanin.ir>

مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش (۱۳۷۷) در مجموعه مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش (مصوبات کلی و عمومی)، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.

نقشه مهندسی فرهنگی کشور (۱۳۹۲)، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی در در سامانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، بازیابی شده در ۳۰ تیر ۱۳۹۸ از <http://www.sccr.ir>

فاضلی، نعمت‌الله و قلیچ، مرتضی (۱۳۹۲)، نگرشی نو به سیاست فرهنگی. تهران: نشر تیرا.

کسرابی، محمدسالار و پوزش‌شیرازی، علی (۱۳۸۸). نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی). دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۳۹-۳۶۰.

لاکلاو، ارنستو و موفه، شانتال (۱۳۹۳)، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمد رضایی. تهران: نشر ثالث.

میلر، توبی و یودیس، گئورگ (۱۳۸۹)، سیاست فرهنگی، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۵)، تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر نو.

هال، استیوئرت (۱۳۹۱)، معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی، ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.

یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوتیز (۱۳۹۵)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.

اساسنامه فرهنگستان ایران (۱۳۱۴) در نامه فرهنگستان، سال اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲، شماره اول.

اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۶۸) در سامانه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بازیابی شده در ۳۰ تیر

Cemiloglu, D. (2009). *Language policy and national unity: The dilemma of the Kurdish language in Turkey*. *College Undergraduate Research Electronic Journal*. Retrieved from <https://repository.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1115&context=curej>

Cobarrubias, J., & Fishman, J. A. (Eds.). (1983). *Progress in language planning: International perspectives* (No. 31). Walter de Gruyter.

Cooper, R. L. (1989). *Language planning and social change*. Cambridge University Press.

Deumert, A. (2000). *Language planning and policy*. In R. Mesthrie, J. Swann, A. Deumert, & W. L. Leap (Eds.) *Introducing sociolinguistics* (pp.384-

418.). Edinburgh: Edinburgh University Press.

Fernandes, D. (2012). Modernity and the linguistic genocide of Kurds in Turkey. *International Journal of the Sociology of Language*, 2012(217), 75-95.

Kowalewska, M K. (2013). Iranian language policy: a case of linguistic purism. *Investigationes Linguisticae*. 22, 89-103

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and socialist strategy: Toward a radical democratic politics* (2nd ed.). London: Verso.

Tollefson, J. W. (1991). *Planning language, planning inequality*. New York: Longman.